|  |
| --- |
| موسسه فرهنگی فدک |
| **فدک، فاطمه، زخم مدينه**،دست نوشته ای از: انوشيروان ارجمند - بازيگر نمايش "زخم مدينه" |
|  لهيب آتش از روزنه هاي دري که به مسجد باز مي شد نمايان گرديد و بانويي با تمامي اندوه عالم، شرف، عزت، شهامت و جسارت را با خود داشت چنين گفت:اي پدر، اي رسول خدا، بعد از تو، از پسر خطاب و پسر ابي قحافه چه ها که نديدم. |
|  اين اقدام ، آنهايي را که رجز مي خواندند و تهديد مي کردند، به عقب راند. صداي فردي که وقيحانه بانگ برآورده بود که من اين خانه را با اهلش به آتش مي کشم حتي اگر خانه فاطمه باشد در گلو خشکيد، مشعل آتشين غلامان پس رفت و ...  و اين بار فردي ديگر ابتکار را بدست گرفت ؛ اجازه دخول خواستند، فاطمه (س) قبول نکرد، به ناچار علي را واسطه قرار دادند و او در مقابل شوي والايش مقاومت نکرد؛ داخل شدند، نشستند.  آنگاه لب به سخن باز شد که من به شرف و فضل تو اي دختر رسول خدا(ص) اعتراف دارم و اگر حق و ميراث رسول خدا(ص) را از تو بازگرفتم تنها از آن رو بود که از زبان خودش شنيدم که مي گفت "ما پيامبران ارث نمي گذاريم، آنچه از ما مي ماند صدقه است ..." و ساکت شدند؛ دخت پيامبر آرام و به شيوه اي که استدلال مي کند و نه خشم و فرياد گفت: شما را به خدا سوگند مي دهم اگر سخني از رسول خدا(ص) برايتان نقل کنم آن را اعتراف مي‌کنيد و بدان عمل خواهيد نمود؟  هر دو يکصدا گفتند: آري گفت: آيا شما دو نفر از رسول خدا نشنيديد که مي گفت:"اي فاطمه، خدا به غضب تو غضبناک مي شود و به رضايت تو خشنود مي گردد، هر که فاطمه را شناخت که شناخته و هر که نشناخته است بداند که او پاره تن من است، فاطمه قلب و روح من است هر که او را بيازارد مرا آزرده و هر که مرا بيازارد خدا را آزرده است؟ پس من خدا را و فرشتگانش را گواه مي گيرم که شما دو تن مرا آزرديد و به غضب آورديد آنگاه که رسول خدا را ببينم از شما شکايت خواهم کرد.  يکي از آنها به گريه افتاد و برخاست و به دنبالش ديگري خارج شد؛ اما هرگز فدک به ام ابيها باز گردانده نشد و به عنوان نشانه اي از غصب و زور حاکمان و ستمگران و کژانديشان بر تارک تاريخ نشست.  و امروز موسسه فرهنگی فدک که نامش برگرفته از آن مزرعه کوچک اهدايي پيامبر به ام ابيهاست با اجراي نمايش زخم مدينه مي خواهد هم يادآور رنج ها و آلام آن بانوي تنها و بزرگوار تاريخ باشد و هم يادآور جنگي نابرابر و ناخواسته که سلطه طلبان و غاصبان و زورگويان تاريخ بر پيکر اين سرزمين تحميل کردند.  آنجا در آن روزگار دور، هر شب فاطمه بر مرکب مي نشست و علي لگام کشان او را به سراغ انصار و مهاجرين مي برد تا با سخنان فاطمه شايد بتواند بر سلطه گران فائق آيد و اينجا روزگاري نه چندان دور که در دفاع مقدس فرزندان خلف آن بانو، زن، فرزند، برادر، خواهر، پدر و مادر از دست داده، اسلحه بدست، مي کوشند که نه تنها خاک غصب شده را باز پس گيرند که صاحبان زر و زور و تزوير را رسوا نمايند.  نويسنده با تلفيق اين دو فاجعه سعي کرده است ماجرا را چنان پيش برد که گذشته از روايت تاريخ، شهامت و شجاعت و شهادتي که الهي است، دل کودکان و فرزندان اين پهن دشت خدايي را مملو سازد و کارگردان نمايش کوشش مي کند تا ساختاري پديد آورد که با تمام کمبود امکانات و تجهيزات نمايشي بتواند به نقطه باور تماشاگر نزديک گردد و دل شيدائي اش را منقلب سازد.  |
| شماره: | 190 |
| تاریخ ارسال: | 12/3/88 |
| مرجع: | خبرگزاری ایرنا |